

دکتر فائزه کون، استاد یار،
دانشکده زنانه لاهور۔

بهره گیری مولوی از حیوانات

در بیان مفاهیم عرفانی

چکیده:

تمثیل و کاربرد آن در ادب پارسی سابقه دیرینه ای دارد و یکی از کسانی که به خوبی و زیبایی از این توانمندی ادب پارسی استفاده کرده است مولانا جلال الدین محمد بلخی است.

سرزمین ایران از دیرباز مهد تفکرات عرفانی و تأملات اشراقی بوده است. از این رودر طی قرون و اعصار نام آورانی بیشمار در عرصه عرفان و تصوف در دامن خود پرورش داده است.

مولانا علاوه بر شاعر نیز عارف هم است. عارفی که از شریعت و طریقت به حقیقت رسیده است. مولانا به وسیله حکایت و تمثیلات مفاهیم تصوف و عرفان را خیلی خوب بیان کرده است.

حکایات شیرین مثنوی گاه از زبان جانوران و حیوانات بیان می شود و شخصیت های داستان، حیوانات اهلی و وحشی هستند. این مقاله به بررسی هدف مولانا از بیان داستانهای حیوانات می پردازد و تاویل های خاص او را در این داستانها نشان می دهد.

واژگان کلیدی: عرفان و تصوف. حیوانات اهلی و وحشی. آهو، اسب، باز، شیر، طوطی، بلبل، سیمرغ، زنبور، فاخته، مرغ.

مقدمه:

مولانا حیوانات و حکایت های آن ها را برای بیان و تعلیم آموزه های اخلاقی، فلسفی و عرفانی هنرمندانه از دل شعر، تمثیل و رمز تصاویر زیبا و

نغز می آفریند و کلام خود را در کمال زیبایی به نمایش می گذارد، و از کنایات، ضرب المثل ها و باورهای عامیانه مربوط به هر حیوان در بیان این آموزه ها استفاده می کند.

بر همین اساس مقاله حاضر ما چند حیوان را از نظر مولوی و مفاهیم عرفانی آنها را بیان می کنیم:

آهو:

آهو در فرهنگ اغلب نشانه رمندگی و دوندگی است. اما در مثنوی آهو گاه تمثیل اهل الله و اهل معرفت و گاه تمثیل قهر و لطف و گاه همان حیوان رمنده و زیبا است.

مولوی در مثنوی، دفتر پنجم، آهورا برای تمثیل اهل الله بکار برده است.

چکیده داستان چنین است:

صیادی آهوئی شکار می کند و در طویله ی خران می اندازد. وقتی جلو حیوانات گاه می ریزد آنها با طمع هرچه تمام تری می خورند اما آهو اصلا گاه نمی خورد. گاوان و خران، آهورا مسخره میکنند. آهو می گوید: این گاه ارزانی خودتان. من پیش از این که گرفتار شوم در کنار جویباران / چشمه می خرامیدم و نافه ی من بر این سخن من گواه است. اما شما بوی آن را نمی شنوید چون به بوی پشک و سرگین عادت کرده اید.

ابیاتی چند از این قصه را در پی می آوریم

اهوی را کرد صیادی شکار

اندر آخر کردش آن بی زینهار

آخری را پرز گاوان و خران

حبس آهو کرد چون استمگران

اهو از وحشت به هر سو می گریخت
او به پیش آن خران شب گاه ریخت
از مجامعت و اشتها هر گاو و خر
گاه رامی خورد خوشتر از شکر
گاه آهو می رمید از سو به سو
گه ز دود و گرد که می تافت رو... 1

... آن خری شد تخمه وز خوردن بماند
پس به رسم دعوت، آهو را بخواند

سرچنین کرد او که نه رو، ای فلان
اشتها ام نیست، هستم ناتوان

گفت: می دانم که نازی می کنی
یاز ناموس احترازی می کنی

گفت او با خود که آن طعمه ی توست
که از آن اجزای تو زنده و نو است

من الیف مرغزاری بوده ام
در زلال و روضه ها آسوده ام 2

در این داستان آهونماذ اهل الله و آخور کنایه از دنیا و گاو و خران
کنایه از مردم دنیا طلب و شهوت پرست و صیاد کنایه از حضرت حق
است.

مولانا در این داستان می خواهد بگوید اهل الله در این دنیا غریب اند
و همچنین اشارتی دارد به غریب بودن روح و جسم و روح های پاک

هروقت وصال خداوند می خواهد.

رد آهو، آغاز راه سالک:

مولانا در بیت زیر می گوید سالک در آغاز راه بیشتر به صورت حقیقت توجه دارد، اما باقی راه را عاشقانه می پیماید، نظیر آن شکارچی که در آغاز رد آهورا دنبال می کند، علوم رسمی نیز در آغاز راه برای سالک مفید است.

چند گاهش گام آهو در خورست

بعد از آن خود ناف آهورهبرست 3

گام آهو، اقوال و افعال انبیاء و اولیاء:

در این ابیات مولانا می گوید دنبال اقوال انبیا و اولیاء را بگیر تا موفق شوی زیرا آنان آهوان صحرای حقیقت هستند.

گام آهو را بگیر و رو معاف

تارسی از گام آهو تا به ناف 4

آهو کنایه از اهل معرفت:

در این ابیات آهو کنایه از اهل معرفت و موش کنایه از دنیا پرستان حقیر است.

موش کی ترسد ز شیران مضاف

بلکه آن آهو تکان مشک ناف 5

فنا و بقای درویش:

مولانا وقتی می خواهد مساله ی فنا و بقای درویش را مطرح کند، آهورا مثال می زند.

پیش شیری، آهوئی بیهوش شد

هستی اش در هیبت او روپوش شد 6

در این بیت می گوید فرض کنید آهوئی با دیدن شیری از ترس بیهوش

می شود. به يك اعتبار او وجود دارد، زیرا ذات او در عرصه هستی تحقق عینی دارد. اما به يك اعتبار نیز وجود ندارد برای اینکه هیبت شیر موجودیت او را محو کرده است.

اسب:

در مثنوی معنوی اسب گاه تمثیل تیزروی و سرعت و شتاب، گاه تمثیل سرکشی است و گاه تمثیل برای جان، جسم، نفس اماره و شیطان آمده است.

اسب تمثیل جان و روح الهی:

در این بیت اسب تمثیل روح و جان آدمی است و زین تمثیل جسم انسان:

اسب جان ها را کند عاری ز زین

سیر النوم اخو الموت است این 7

در ابیات زیر نیز روح الهی را به اسب تشبیه کرده است:

اسب خود را یاوه داند و زستیز

می دواند اسب خود در راه، تیز

اسب خود را یاوه داند آن جواد

و اسب خود او را کشان کرده چوباد

در فغان و جست و جو آن خیره سر

هر طرف، پیرسان و جویان، در به در

کان که دزدید اسب ما را کوو کیست

این که زیران توست ای خواجه چیست؟

آری این اسب است، لیک اسب کو

با خود آ، ای شهسوار اسب جو 8

باز:

باز در مثنوی معنوی مولانا تمثیل برای عارفان بالله و انسانهای کامل و
بندگان محبوب حق بکار برده است.

باز الگو عارفان وارسته و انسانهای دارای فکر و همت عالی:

در این بیت زیر مراد از شهباز اهل حق و مراد از جعد اهل سوی است:

خاصه شهبازی که او عرشی بود

بایکی جغدی که او فرشی بود

آن یکی خورشید علیین بود

وین دیگر خفاش کز سنجین بود 9

باز تمثیل عرفان:

مولانا در داستان خود بسیار بار باز به تمثیل عارفان بالله بکار برده
است. یکی از داستان که در دفتر چهارم آورده است، مجدا باز تمثیل
عارفان بالله است و رابطه ی باز و پیرزن همان حالت دوستی خاله
خرسی را تداعی می کند و کنایه از این دارد که دوستی با نادان مضرات
بسیاری خواهد داشت.

خلاصه داستان چنین است که اگر تو باز زیبایی را به پیرزنی بسپاری
ابتدا گمان خواهد کرد، کسی را نداشته تا از او مراقبت کند و لذا از روی
دلسوزی ناخن هایش را می چیند، بی خبر از این که ناخن ها وسیله ی
تهاجمی و تدافعی اوست.

سپس از آش و تتماعی که خود می خورد جلو او می گذارد، غافل از
این که خوراک باز شکار گرم و زنده است. و مراد از تتماع افکار و
گرایشهای نفسانی و مبتذل است، و منظور از باز عارفان بالله و انسان های
کامل است.

چند تا اییات این داستان درج ذیل اند:

باز اسپیدی به کم پیری دهی
او برد ناخن بهر بهی

ناخنی که اصل کارست و شکار
کور کم پیرک برد کوروار

که کجا بوده ست مادر که تورا
ناخن زین سان درازست ای کیا؟

ناخن منقار و پرش را برید
وقت مهر، این می کند زال پلید

چون که تماغش دهد او کم خورد
خشم گیرد، مهر ها را بر درد

که چنین تماغ پختم بهر تو
تو تکبر می نمایی و عتو؟

تو سزایی در همان رنج و بلا
نعمت و اقبال کی سزد تو را؟

آب تماغش نگیرد طبع باز
زال بترنجد شود خشمش دراز

از غضب شربای سوزان برسرش

زن فرو ریزد، شود کل مغرش 10

اما باز در آخر برای دلداری خود می گوید: خدا را شکر اگر چه غضب
پیرزن شعله ور شد، اما شکوه و نور صبر و علم مرا نسوزانید. یعنی سالک

ستم دیده خدا را شکر می کنند که آزار نادانان تنها چشمشان را می
آزارد و هیچ آسیبی به فرو شکوه روحانی آنها وارد نمی کند:
باز گوید: خشم کم پیر ار فروخت
فرو نور و صبر و علمم را نسوخت 11

شیر:

شیر گاه در مثنوی مولوی سمبل عرفان ، گاه شجاعت و زورمندی و گاه
نیز تمثیل است برای زورمندان دینوی.

شیر حق:

مولانا در برخی ابیات مثنوی نیز حضرت علی علیه السلام را شیر یزدان و
شیر حق ربانی لقب داده است. به عنوان نمونه در وصیت کردن رسول
اللّه علی را کرم الله وجهه که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرب جوید
به حق، تو تقرب جوی به صحبت عاقل و بنده ی خاص تا از همه پیش
قدم تر باشی. مولانا قول پیامبر درباره حضرت علی شیر حق می نامند:

گفت پیغمبر علی را کای علی
شیر حقی، پهلوانی، پر دلی

لیک بر شیری مکن هم اعتماد
اندر آ در سایه ی نخل امید 12

وجود حقیقی:

مولانا در قصه ی (تهدید کردن نوح علیه السلام) مرقوم را که با من می
پیچد که من روی پوشم، با خدای می پیچد در میان این به حقیقت ، ای
مخدولان حضرت نوح را به شیر تشبیه کرده و باز چون نوح نبی جامع
جميع مرتب هستی بود. در ابیات زیر مراد از شیر ، به طور کلی انبیاء و
اولیاء الهی است:

هست اندر نقش این روباه شیر

سوی این روبه نشاید شد دلیر
گر ز روی صورتش می نگروی
غره ی شیردان ازومی شنوی؟
گر نبودی نوح را از حق یدی
پس جهانی را چرا برهم زدی؟
صد هزاران شیر بود او در تنی
او چو آتش بود و عالم خرمنی

هر که او در پیش این شیر نهان
بی ادب چون گرگ بگشاید دهان

همچو گرگ آن شیر بر در اندش
فانتقما منهم بر خواندش

زخم یابد همچو گرك از دست شیر
پیش شیر، ابله بود کو شد دلیر 13
و در بیت بعدی مولانا نیز هستی حقیقی را به شیر تشبیه می کند:
چون فقیر آید اندر راه راست
شیر و صید شیر، خود آن شماست 14

طوطی:

طوطی در مثنوی معنوی مولوی نقشی مهمی دارد.
داستان طوطی و بزرگان در مثنوی خیلی معروف است. محور اصلی این
حکایت موت ارادی و گسستن از تعلقات غیر خدایی و رها شدن از
خوبستن کاذب خود نهایتا به مقام فنا رسیدن است. در این حکایت
طوطی قفس نشین سالک طالبی است که می خواهد از قفس کالبد و
مقتضیات آن رها شود.

خلاصه ی داستان چنین است : بازرگانی قصد سفر هندوستان می کند و از همه غلام خود می خواهد به او بگویند چه چیزی را دوست دارند که به عنوان سوغات بیاورد . هر کس سوغاتی را سفارش می دهد طوطی خوش سخن فقط درخواست می کند که سلام را به طوطیان هند برساند و آنها بگویند آیا شایسته است که او در قفس و آنها آزاد و رها باشند؟ بازرگان هندوستان می رسد و پیام او را به طوطیان هند می دهد . وقتی طوطیان هند پیام را شنید بر خود لرزید و بمرد . بازرگان همین قضیه را طوطی خود بیان می کند . طوطی او هم لرزید و افتاد و بمرد . بازرگان فکر می کند، مرده است قفس باز می کند و طوطی را بیرون می اندازد . وقتی طوطی از قفس آزاد شد پرو بال می گشاید و به سوی رهایی پرواز می کند .

چند تا ابیات این حکایت درج ذیل اند:

بود بازرگان ، او را طوطی
در قفس محبوس ، زیبا طوطی

چون که بازرگان ، سفر را ساز کرد
سوی هندوستان شدن آغاز کرد

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان
کارمت از خطه هندوستان

گفت آن طوطی که آنجا طوطیان
چون بینی ، کن ز حال من بیان

کان فلان طوطی مشتاق شماست
از قضا آسمان ، در حبس ماست
بر شما کرد او سلام و داد خواست

و ز شما چاره و ره ارشاد خواست

گفت: می‌شاید که من در اشتیاق
جان دهم اینجا، بمیرم در فراق؟

کرد بازرگان تجارت را تمام
باز آمد سوی منزل شاد کام

هر غلامی را بیاورد ارمغان
هر کنیزک را بخشید او نشان

گفت: طوطی ارمغان بنده کو؟
آنچه گفتمی، و آنچه دیدی، باز گو

گفت: نی‌من خود پشیمانم از آن
دست خود خایان و انگشتان گزان

چون شنید آن مرغ، کان طوطی چه کرد
پس بلرزید، اوفتاد و گشت سرد

خواجه چون دیدش فتاده همچنین

برجهید و زد کله را بر زمین¹⁵

مولانا در ادامه ی این حکایت طوطی زیرکی را که آواز او از غیب می
رسد، تمثیلی برای روح و جان قدسی گرفته و می‌گوید:

طوطی کآید ز روحی، آواز او

پیش از آغاز وجود، آغاز او

اندرون نوست آن طوطی نهران

عکس او را دیده تو بر این و آن¹⁶

بلبل:

بلبل در میان مردم از قدیم سمبل خوش صدایی و عاشقی بوده است. ولی در مثنوی بلبل گاهی تمثیل عارفان واقعی، گاهی تمثیل آوای خوش، گاهی تمثیل عاشقان وارسته است.

عارف کامل:

مولوی در مثنوی معنوی بلبل را برای عارفان کامل و عارفان بالله استفاده کرده است.

لطف سبزه، جزو لطف گل بود
بانگ قمری، جزو آن بلبل بود 17

در این بیت نیز بلبل همان عارف کامل است و مولانا می خواهد بگوید حکم الهی را فقط میتوان به اهل آن گفت.

چونکه گل رفت و گلستان درگذشت
نشوی زان پس ز بلبل سرگذشت 18

در این بیت نیز بلبل سالکی است که به عالم معنا می رود و به بازی بلند پرواز تبدیل می شود.

بلبلی زینجا برفت و بازگشت
بهر صید این معانی بازگشت 19

در این ابیات زیر نیز بلبل به منظور بلبلان ولایت است و آخرت نیز به بهار تشبیه شده است:

چونکه زاغان خیمه بر بهمن زدند
بلبلان پنهان شدند و تن زدند
ز آنکه بی گلزار بلبل، خامش است
غیبت خورشید، بیداری کش است 20

در این بیت نیز بلبل تمثیل انسان کامل است:

بلبلان را جای می زبید چمن

مر جعل را در چمن خوشتر وطن 21

در این ابیات زیر مولانا می گوید انسان های کامل نفس خود را به يك بوستان عوض کردند. وقتی نفس انسان باغ و بوستان شده است، بلبلان ذکر و تسیح به نغمه سرایی پرداخته اند:

نفس ناری را چو باغی ساختید

اندر و تخم وفا انداختید

بلبلان ذکر و تسیح اندر او

خوش سرایان در چمن بر طرف جو 22

در بیت زیر بلبل کنایه از عارفان و سالکانی است که تحت تصرف پیری هستند:

بلبل ایشان که حالت آرد او

در درون خویش، گلشن دارد او 23

در این بیت نیز عارف شیدا به بلبل تشبیه شده و مراد از گل، تجلیات جمال الهی است، شاه قل مراد از حضرت حق است که از طریق وحی با پیامبران سخن می گوید:

هین خَمْش کن تا بگوید شاه قل

بلبلی مفروش با این جنس گل 24

در این بیت نیز بلبلان مراد عارفان است و مولانا می گوید هرگاه محرم اسراری دیدی، اسرار را برای او بیان کن:

چون بینی محرمی، گوسر جان

گل بینی، نعره زن چون بلبلان 25

در این بیت زیر نیز به عارفان صادق توصیه میکند و برای مبتدیان و سالکان نوپا بهتر است از مسموعات بگویی، چون آنان هنوز قابلیت مکاشفای را ندارند:

بلبلا نه نعره زن در روی گل
تا کنی مشغولشان از بوی گل 26

سیمرغ:

سیمرغ پرنده ای افسانه ای است که در فرهنگ مردم عامه اغلب سمبل قدرت و بزرگی و عظمت است. ولی در شاهنامه فردوسی نیز زال در کنار این پرنده پرورش می یابد.

در مثنوی معنوی نیز سیمرغ اغلب تمثیل موجود برتر و یا موجود عظیم و کامل است.

در بیت زیر می گوید حتی اگر ما به باز بلند آشیان و سیمرغ هم تبدیل شویم باز عامل افتادن ما در دام نفس شریر است:

دم به دم ما بسته ی دام نویم

هر یکی گر باز و سیمرغی شویم 27

در این بیت نیز سیمرغ کنایه از موجودات و انسانهای برتر است:

هر که کز جنبد به پیش جنبشیم

گرچه سیمرغست، زارش می کشم 28

اما در این بیت سیمرغ کنایه از عارفان بالله است:

جای سیمرغان بود آن سوی قاف

هر خیالی را نباشد دست باف 29

در این ابیات زیر روح به سیمرغ تشبیه شده است:

و ز هوایی کاندرو سیمرغ روح

پیش ازین دیده است پرواز و فتوح 30

ظل او اندر زمین، چون کوه قاف

روح او، سیمرغ بس عالی طواف 31

در این بیت مولانا دل را به سیمرغ تشبیه کرده است:

چون شما در دام این آب و گلید

کی شما صیاد سیمرغ دلیر؟ 32

در این بیت مولانامی گوید درویش فارغ از معنا به مرغ خانگی و عارف
کامل به سیمرغ هوا تشبیه شده است:

مرغ خانه است او، نه سیمرغ هوا

لوت نوشد او، ننوشد از خدا 33

زنبور:

زنبور در مثنوی گاه تمثیل خرد، گاه تمثیل انسان و گاه روح به کار برد؟
است.

روح:

در این ابیات زیر ارواح مارا به زنبوران و کالبد هارا به موم تشبیه کرده
است:

ما چو زنبوریم و قالب ها چو موم

خانه خانه کرده قالب را، چو موم 34

مومنان:

در ابیات زیر مومنان به عسل که حامل شیرینی و خوبی اند و کافران به
مار که حامل زهر و بدی هستند تشبیه شده اند و باز می گوید آنان که
اهل الهامات ربانی هستند مثل چشمه آب حیات هستند و آنان که مفتون
هوای نفس هستند همچون زهر کشنده اند:

ز آنکه گرّما شد آدم ز اختیار

نیم زنبور عسل شد، نیم مار

مومنان کان عسل زنبور وار

کافران خود کان زهری همچو مار

ز آنکه مومن خورد بگزیده نبات

تا چو نحلی گشت ریق او حیات

باز کافر خورد شربت از صدید
هم ز قوتش زهر شد دروی پدید
اهل الهام خدا عین الحیات
اهل تسویل هوآسم الممات 35

فاخته:

فاخته یا مرغ کوکو در فرهنگ عامیانه تمثیل ذاکرین است. چنانکه در
کردی آن را یا کریم می گویند. در مثنوی نیز در اغلب ابیات شکرگزاری
عارفانه به آوای فاخته تشبیه شده است و گاه نیز به انسان هشدار میه
دهد که اگر میخواهد رستگار شود باید مانند فاخته پیوسته کوکو گوید.

چنانکه در بیت زیر مولانا می گوید فاخته پیوسته مشغول شکرگزاری
است، در حالی که شام شب او هم فراهم نیست:

شکر می گوید خدا را فاخته

بر درخت و برگ شب ناساخته 36

در بیت زیر نیز گویی فاخته چون طالبان حقیقت کوکو می کند:

کی بیاید بلبل و گل بو کند؟

کی چو طالب فاخته کوکو کند؟ 37

در این بیت می گوید از امور دینی فارغ شوی و دنبال طلب باشی و
چون فاخته کوکو کنی:

از همه کار جهان پرداخته

کوو کو می گو به جان، چون فاخته 38

و در بیت زیر می گوید من تا کی چون فاخته "کوکو" بگویم؟

چند همچون فاخته ی کاشانه جو

کوو کوو کوو کوو کوو؟ 39

مرغ:

مرغ در داستان های مختلف مولوی نقشهای گوناگونی برعهده دارد.

مرغ گاه تمثیل انسان های ناقص، گاه تمثیل برای تجانس، گاه تمثیل عزم و گاه تمثیل دل است.

مرغ، تمثیل روح و جان:

در بیت زیر روح شاه را به پرنده تشبیه کرده است:

مرغ جانش در قفس چون می طپید

داد مال و آن کنیزك را خرید 40

در ابیات زیر جان در کالبد، به مرغ در قفس تشبیه شده است:

ور پذیرایی چو بر خوانی قصص

مرغ جانت تنگ آید در قفس

مرغ کو اندر قفس زندانی است

می نجوید رستن از نادانی است 41

در این بیت از داستان پیر جنگی نیز مجدداً جان به مرغ تشبیه شده است:

خواب بردش مرغ جانش از حبس رست

چنگ و چنگی را رها کرد و بجست 42

گر برانی مرغ جانش از گراف

هم به گرد بام تو آرد طواف 43

در این بیت نیز مرغ گردونی کنایه از جان های مردمان است و مولانا می گوید همت و جهد انبیاء و اولیاء در تبلیغ و ترویج دین خدا، جانهای هدایت گریز مردم را صید کرد و چون مردم هدایت یافتند نقص شان به کمال تبدیل شد:

دامهاشان، مرغ گردونی گرفت

نقصهاشان، جمله افزونی گرفت 44

در این بیت جان آدمی را به مرغ آبی تشبیه می کند و عالم خواب را به دریای عسل که جان را شیرین می کند، همچون چشمه ای که از زیر پای

ایوب پیامبر جوشید و بیماری او را شفا داد . این بیت اشارتی به آیه 42 از
سوره ص است:

ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ
ای ایوب پای خود را بر زمین کوب این که چشمه ای خنک که جای تن
شستن و سزای نوشیدن است 45

مرغ آبی غرق دریای عسل

46 عین ایوبی، شراب و مغتسل

در این بیت نیز روح آدمی به مرغ و مرگ به گربه تشبیه شده است:

گربه مرگ است و مرض چنگال او

47 می زند بر مرغ و پرو بال او

در این بیت زیر روح انبیاء را به مرغ تشبیه کرده است:

هریکی شان را یکی فری دگر

48 مرغ جانسان طایری از پری دگر

در این بیت زیر مولانا مجدداً روح را به مرغ تشبیه کرده است:

زینہ بدنہ اندر عذابی ای بشر

49 مرغ روحت بسته با جنسی دگر

در این ابیات مولانا روح را که در قفس تن اسیر است به مرغی که در
قفس گرفتار است تشبیه کرده است و می گوید انسانهای کامل خود را از
دام اهریمن کنار می کشند:

مرغ اندر دام دانه کی خورد؟

دانه چون زهرست در دام، ارچرد

مرغ غافل می خورد دانه ز دام

همچو اندر دام دنیا، این عوام

باز مرغان خیر هوشمند

کرده اند از دانه خود را خشک بند

کاندرون دام دانه زهرباست

کور آن مرغی که در فح دانه خواست 50

مرغ تمثیل انسان کامل و انبیاء و اولیاء الهی:

در برخی ابیات مولانا انسان کامل را به مرغ تشبیه کرده است.

در بیت زیر انسان های کامل را که به ظاهر ضعیف هستند به مرغی که

اندرون او انباشته از سلیمان حقیقت است، تشبیه کرده است:

کو یکی مرغی ضعیفی بی گناه

و اندرون او، سلیمان با سپاه 51

در این بیت زیر مرغ تمثیل انسان کامل و آنکه لطف و علم الهی شامل او

شده و موش تمثیل کسانی است که ناکامل هستند و دارای علم عاریتی:

گر خدایش پر دهد پُر خرد

برهد از موشی و چون مرغان پرد 52

در بیت زیر نیز مولانا می گوید من انسان کامل هستیم، پس اندیشه های

پست چگونه می تواند به من دسترسی یابد:

من چو مرغ اوجم، اندیشه مگس

کی بود بر من مگس را دسترس؟ 53

در این بیت نیز می گوید هر کس لذت نفسانی را کنار بگذارد به

حقیقت خواهد رسید و راه کمال را خواهد پیمود:

ز آنکه مرغی کو به ترک دانه کرد

دانه از صحرای بی ترویر خورد 54

در این بیت نیز میگوید هر که لذت نفسانی را کنار گذاشت، به سوی

سعادت و کمال می رود:

باز، مرغی گان تردد را گذاشت

ز آن نظر بر کند و بر صحرا گماشت 55

در ابیات زیر نیز مولانا انسان کامل را به پرنده ای در قفس تشبیه کرده و

می گوید انسان کامل همچون دیگران نیست که از افتادن به دام مرگ
اندوه ناک باشد:

مرگ شیرین گشت و نغمه زین سرا
چون قفس هشتن، پریدن مرغ را
آن قفس که هست عین باغ در
مرغ می بیند گلستان و شجر
جوق مرغان از برون گرد قفس
خوش همی خوانند ز آزادی قصص
مرغ را اندر قفس، زان سیزه زار
نه خورش مانده است و نه صبر و قرار
سر زهر سوراخ بیرون می کند
تا بود کین بند از پا بر کند
چون دل و جانش چنین بیرون بود
آن قفس را درگشایی چون بود؟
نه چنان مرغ قفس در اندهان
گرد بر گردش به حلقه گریگان
کی بود او را درین خوف و حزن

آرزوی از قفس بیرون شدن 56

در ابیات زیر نیز طالبان حق و انبیاء و اولیاء، به مرغان شریف و شگرف
تشبیه شده اند و دنیا طلبان به مرغان ضعیف:

مال دنیا دام مرغان ضعیف
ملك عقیبی، دام مرغان شریف
تا بدین ملکی که او دامیست ژرف

در شکار آرند مرغان شگرف 57

مراد از جان هر مرغی نیز در بیت زیر روح انسانهای کامل است:

جان هر مرغی که آمد سوی قاف

جمله ی عالم ازو لافند، لاف 58

در ابیات زیر مراد از مرغ مرده انبیاء و اولیاء هستند و مولانا می گوید
خداوند به وسیله آنان عاشقان دیگر را شکار میکند، همچنان که

شکارچی به وسیله مرغ، هم جنسان او را به دام می اندازد:

همچو مرغ مرده شان بگرفته یار

ناکند او. جنس ایشان را شکار

مرغ مرده مضطر اندر وصل و بین

خواندی، القلب بین اصبعین؟

مرغ مرده ش را هر آنکه شد شکار

چون ببیند، شد شکار شهریار 59

نتیجه گیری:

پس ما می توانیم بگوییم که این همه اسامی حیوانات که در مقاله حاضر
ذکر شده است، مولانا به وسیله حکایت و تمثیلات مفاهیم تصوف و عرفان
را خیلی خوب بیان کرده است.

حواشی:

- ۱- 837 تا 833 دفتر پنجم - ب
- ۲- 917 تا 913 دفتر پنجم - ایات
- ۳- 162 دفتر دوم، ب
- ۴- 492 دفتر سوم، ب
- ۵- 3006 همان، ب
- ۶- 3676 همان، ب
- ۷- 400 دفتر اول بیت
- ۸- 1119 تا 1115 دفتر اول بیت
- ۹- 2107 تا 2106 دفتر دوم بیت
- ۱۰- 2637 تا 2628 دفتر چهارم، ب
- ۱۱- 2647 دفتر چهارم ب
- ۱۲- 2960 و 2959 دفتر اول بیت
- ۱۳- 3134 تا 3127 دفتر اول ایات
- ۱۴- 3139 همان، بیت
- ۱۵- 1652 تا 1547 دفتر اول ایات
- ۱۶- 1718 و 1717 همان، بیت
- ۱۷- 2906 دفتر اول ب
- ۱۸- 29 همان، ب
- ۱۹- 8 دفتر دوم، ب
- ۲۰- 40-41 همان، ایات
- ۲۱- 2116 همان، ب
- ۲۲- 2566 تا 2565 دفتر دوم، ایات
- ۲۳- 3755 همان، ب
- ۲۴- 1815 همان، ب

- ۲۵- 2037 دفتر ششم، ب
- ۲۶- 700 همان، ب
- ۲۷- 735 دفتر اول، ب
- ۲۸- 1063 دفتر چهارم ب
- ۲۹- 4016 دفتر ششم، ب
- ۳۰- 1441 دفتر اول، ب
- ۳۱- 2962 همان، ب
- ۳۲- 2712 دفتر سوم، ب
- ۳۳- 2755 دفتر اول، ب
- ۳۴- 3291-3295 دفتر اول، ب
- ۳۵- 492 دفتر سوم، اییات
- ۳۶- 2292 دفتر اول، ب
- ۳۷- 1661 دفتر دوم، ب
- ۳۸- 2303 دفتر سوم، ب
- ۳۹- 3314 دفتر ششم، ب
- ۴۰- 39 دفتر اول، ب
- ۴۱- 1540-1541 همان، اییات
- ۴۲- 2089 دفتر اول، ب
- ۴۳- 1992 دفتر ششم، ب
- ۴۴- 974 دفتر اول، ب
- ۴۵- 642 مثنوی معنوی شرح کریم زمانی، ص
- ۴۶- 2096 دفتر اول، ب
- ۴۷- 3984 دفتر سوم، ب
- ۴۸- 1142 دفتر چهارم ب
- ۴۹- 842 دفتر پنجم - ب
- ۵۰- 1414 تا 1411 دفتر پنجم - اییات
- ۵۱- 1576 دفتر اول، ب
- ۵۲- 2434 دفتر دوم، ب

- ۵۳- 3561 دفتر دوم، ب
 ۵۴- 2860 دفتر سوم، ب
 ۵۵- 3388 دفتر سوم، ب
 ۵۶- 3951-3958 دفتر سوم، اییات
 ۵۷- 647-648 دفتر چهارم، اییات
 ۵۸- 838 همان، ب
 ۵۹- 1058 تا 1055 دفتر چهارم - اییات

فهرست منابع :

- 1- عفری، اسدالله (1381). «قصه و قصه پردازي در مثنوی»، مجله ادبیات داستانی، ش. 62
- 2- زرین کوب، عبدالحسین (1374). «از قصه های مثنوی»، مجموعه مقالات نامه شهیدی، به اهتمام علی اصغر محمدخانی، تهران: طرح نو.
- 3- شرح مثنوی شریف به کوشش کریم زمانی، چاپ انتشارات اطلاعات، چاپ نهم، 1380 تهران، جلد های اول تا ششم
- 4- مثنوی معنوی به کوشش رینولد. البسن. نیکلسون، چاپ ششم، 1368، تهران، انتشارات مولی، جلد اول تا ششم.
- 5- نقش حیوانات در داستان های مثنوی معنوی، بهروز خیریه، انتشارات فرهنگ مکتوب، تهران، 1384
- 6- نبی لو، علی رضا (1386). «تاویلات مولوی از داستان های حیوانات»، فصل نامه پژوهش های ادبی، ش 16.

☆☆☆